

پاورقی‌ها

- ۱ - این بخش به بررسی اوضاع تاریخی امریکای لاتین و نقش زنان در مبارزات اجتماعی بین منطقه اختصاص یافته است. بدلیل عدم دسترسی به مدارک لازم، طبیعی است که این بررسی ناتمام بوده و نیاز به گسترش و پژوهش بیشتری دارد.
- ۲ - فری بارتولومهدی لاس کاکاس، "کاراوال" صفحه ۱۹۰.
- ۳ - ام. هاملی "تاریخ اقتصادی - اجتماعی گودیا کوئیل" ۱۷۶۲ تا ۱۸۴۲ صفحه ۱۵۷ - ۱۵۶
- ۴ - همانجا صفحه ۱۵۸
- ۵ - مقاله "مشکل مستخدمان" در شماره ۲۰۴ مجله الاس ۳۱ آگست ۱۹۷۵ صفحه ۱۴ چاپ کاراکاس ونزوئلا.
- ۶ - ماریا آنتونیت راسکون "لاموهری لالوچا سوسپال" صفحه ۱۳۹.
- ۷ - همانجا صفحه ۱۴۰
- ۸ - چوئی امیلیو "سوبرلارولوسیون دی توپاک آرا" صفحه ۱۷
- ۹ - بدلیل کشتاری که در این جنگ‌ها رخ داد، بعضی از کشورها از جمله پاراگوئه قانونی بتصویب رساندند که برطبق آن جمعیت کشور افزایش یافت.
- ۱۰ - در سال ۱۸۱۷ در برزیل ۱،۹۳۰،۰۰۰ برده سیاه و ۵۸۵،۰۰۰ نفر سیاه آزاد وجود داشتند. در این زمان تعداد کل جمعیت برزیل ۳،۸۱۷،۰۰۰ نفر بود. منبع خیرآر، بستاید در کتاب لس آمریکان صفحه ۱۳.
- ۱۱ - ژوس سوفراجی، ژورنال اتحادیه بین المللی زنان شماره ۹ ماه مه ۱۹۱۴ صفحه ۱۰۵
- ۱۲ - راسکون صفحه ۱۳۹ تا ۱۷۴
- ۱۳ - نقل قوی از ای. زندهاس جلد اول شماره اول صفحه ۶۸ تا ۷۶ چاپ مکزیک.
- ۱۴ - همانجا صفحه ۷۴
- ۱۵ - راسکون صفحه ۱۷۴
- ۱۶ - "رمانهای مکزیک" شماره ۲ جولای ۱۹۵۵
- ۱۷ - ایزابل پیکو ویدال "تاریخ پورتوریکو" ۲۷ ژوئن ۱۹۷۵.

- ۱۸ - راسکون صفحه ۱۵۵
- ۱۹ - گزارش کنگره در کتاب راسکون صفحه ۱۵۷
- ۲۰ - همانجا
- ۲۱ - زنده‌ها س صفحه ۷۴ - ۷۳
- ۲۲ - همانجا
- ۲۳ - لیگ زنان همزمان با جنبش‌های کارگری و دانشجویی بوسیله حکومت وقت نابود گردید.
- ۲۴ - ال کا پزومی و جی - کاپا بینکاتا ریخ زنان چاپ بوئنوس آیرس در ۱۹۶۶
- ۲۵ - همانجا
- ۲۶ - ام رومانویا مور دی بوتار چاپ بوئنوس آیرس ۱۹۶۹ صفحه ۲۰
- ۲۷ - شورای بین المللی زنان از دومین گردهمایی در سال ۱۹۰۰
- ۲۸ - شورای بین المللی زنان - از مدارک هفتمین دوره (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲)
- ۲۹ - سلیا لاپارتمادی امری که مقام افتخاری بازرسی از مهدکودک‌های امریکای لاتین را کسب نمود بیان نمود که زنان ثروتمند در کشورهای امریکای لاتین از فرط بیکاری به کارهای نیک! مانند نذر دادن می‌پردازند. (منبع خبر کتاب اوست صفحه ۱۱۶) چاپ بوئنوس آیرس
- ۳۰ - یک جنبش طرفدار زنان .
- ۳۱ - تورس جیرالدو ایگناسیو " ماریا کاتومو هروبلده "
- ۳۲ - پنزون گونریا تریشیا " تاریخ سیاسی زنان "
- ۳۳ - اج شافیوتی " بررسی مسائل اجتماعی "
- ۳۴ - ایزابیل پیکو ویدال
- ۳۵ - مدارک اولین کنگره زنان ونزوئلا در کاراکاس در سال ۱۹۷۴
- ۳۶ - جنبش زنان - اعلامیه شماره ۲ ، کاراکاس سال ۱۹۷۵

بخش سوم

www.KetabFarsi.com

اروگوئه :

مقاومت زنان بر علیه فاشیسم

نظامیان حاکم برای روگوشه به دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها تعلیم میدهند تا در میان دوستان و خانواده خود احساس سوسی کنند و عوامل ضد دولتی را به آموزگاران خود معرفی نمایند. برای انشاء دانش آموزان، اغلب موضوعاتی از قبیل "عقاید پروما درمن" و "ویا" نظر من در مورد پلیس" انتخاب میشود تا به این ترتیب مخالفین دولت شناسائی شوند.

شرایطی که زنان اروپا و آمریکا را در دهه ۱۹۲۰ میلادی با آن روبرو هستند یکی از دردناکترین و اسفناکترین شرایط در آمریکا و لاتین و در تاریخ اروپا میباشند. کشور اروپا در سواحل اقیانوس اطلس و در مجاورت برزیل و آرژانتین قرار دارد و این روزها در تب بحرانی انقلابی میسوزد. تا پس از جنگ جهانی دوم، اروپا دارای اقتصادی شکوفان بود که بر اساس لیبرال دموکراسی پایه ریزی شده بود. بدلیل شرایط اقتصادی و سیاسی، اروپا به "سوئیس آمریکای لاتین" معروف شده بود. اما سه دهه اخیر، بدلیل بحرانهای پیاپی اقتصادی، اروپا از یک جامعه شکوفا و در حال پیشرفت به یک کشور ویرانه که مردم آن در شرایط بد اقتصادی زندگی میکنند تبدیل شده است و زیربنای نظام سیاسی آن روزبه روز به فاشیسم عربیان نزدیکتر میشود. در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۳ ارتش با یک کودتای خونین (همانند بسیاری دیگر از کشورهای لاتین) قدرت را تسخیر کرده و با انتصاب یک رئیس جمهور (که بیشتر مقامی تشریفاتی است تا اجرایی) قدرت قضائی، اجرائی و جزائی را در دست گرفت. نظامیان اروپا سعی کردند نشان دهند که بر اساس قوانین موجود حکومت میکنند ولی این فقط ظاهر قضیه بود چرا که بر اساس گزارشهای سازمان ملل، پلیس سرخ، شورای بین المللی دانشجویان،

شورای بین المللی دفاع از حقوق بشر، سازمان بین المللی روزنامه نگاران، شورای جهانی پزشکان، فدراسیون بین المللی معلمان، و کمیسیون بین المللی وکلا، حکومت اروگوئه (بهمراه رژیم آیت الله خمینی در ایران) یکی از خون آشام ترین و سفاک ترین رژیم های موجود در جهان است. ^۱ به این ترتیب " سوئیس امریکای لاتین " به "شیلی مسکوت" تبدیل شده و استقلال ملی اروگوئه بصورت سیستماتیک تحت الشعاع منافع امپریالیسم بین المللی و بخصوص ایالات متحده درآمده است. اروگوئه هر روز در سیاهچال فاشیسم حاکم پائین و پائین تر رفته و ماهیت ملی آن در زیر حملات پیاپی فاشیسم در آستانه نابودی قرار گرفته است.

اروگوئه نخست بصورت یک کشور کوچک و مدرن در اوائل قرن بیستم پایه عرصه وجود گذارد و از نظر ثبات و آرامش و اقتصاد شکوفان برای دیگر کشورها بصورت نمونه و الگویی شکفت. در این دوره بدلیل قدرت خرده بورژوازی رفرم های مختلفی در جامعه صورت گرفت و سندیکاهای کارگری و سیستم بهداشت عمومی رایگان از جمله آثار این دوره بودند.

شخصیت معروف این دوره بتل اردونز بود که با ملی کردن نیازهای عمومی مانند آب و برق، بنادر، بیمه، اعتبارهای مالی، و صنایع نفت اقتصاد لیبرالی اروگوئه شدیداً ترویج داده و مستحکم نمود. او همچنین با تصویب قوانین کارگری توانست برای پرولتاریای شهری، بیمه بیکاری و بازنشستگی ایجاد نماید.

در این دوره دولت، هماهنگ کننده و راهنمای زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور بود و سرمایه و سرمایه گذاری شدیداً محدود گردیده و موکداً از طرف دولت تحت کنترل بود. بهمین دلیل اقتصاد کشور در این دوره شکوفائی بسیاری یافت. بدلیل کنترل دولت در امر تولید و توزیع، بیکاری به حداقل رسید. بدلیل تقسیم عادلانه ثروت در بین مردم و مخصوصاً محرومین و همچنین نظارت در امر سرمایه گذاری، در اروگوئه یک بازار داخلی سالم و یک اقتصاد مولد و شکوفا ایجاد گردید.

این اقدامات وجهه دولت اروگوئه را چه در داخل و چه در خارج بنحوبسیار مثبتی معرفی نمود و بسیاری از مردم امریکای لاتین از اروگوئه بنام کشوری ایده آل برای زندگی نام میبردند. به این ترتیب در ظرف چند سال اروگوئه از کشوری وابسته، و در حال نابودی، به جامعه ای شکوفا تبدیل شد و سوئیس امریکای لاتین نام گرفت. و به این ترتیب پس از

۳۰ سال همآهنگی تدریجی، سرانجام اروگوئه مظهر زندگی سالم و پسندیده گردید. اروگوئه یکی از معدود کشورهای بود که ترقی و پیشرفت بدون خونریزی حاصل گردیده بود. عدالت اجتماعی در پناه قوانین نیک خواهانه، تحصیلات آزاد و مجانی برای همه، جدائی مذهب از حکومت، عدم وجود زندانی سیاسی، و پناه دادن به همه پناهندگان سیاسی کشورهای که نظام دیکتاتوری داشتند از مشخصات بارز جامعه اروگوئه بودند.^۲

موفقیت های اولیه زنان اروگوئه

در جامعه ای این چنین بود که زنان توانستند متشکل شده و در قالب سازمان های خود فرمهای رانیز پایه گذاری نمایند و به تعسدادی از خواستهای خود دست یابند. زنان در بسیاری از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی کشور شرکت کردند و بزودی به مقامهای برجستهای در درون سیستم ارتقاء یافتند.

در سال ۱۹۱۳ دانشگاه زنان گشایش یافت و این امر نشان داد چگونه زنان توانستند با برنامه ریزی صحیح در درون نظام نسبتاً سالم به خواسته های به حق خود دست یابند. قوانین مختلف در مورد زنان یکی پس از دیگری از تصویب مجلس گذشت. در سال ۱۹۱۱ قانون طلاق مشروط و در سال ۱۹۱۳ قانون طلاق بصورت کامل به تصویب رسید. در سال ۱۹۱۷ قانون حلق رای برای زنان به مجلس تقدیم شد. در سال ۱۹۳۲ این قانون سرانجام به تصویب رسید و در ۱۹۳۸ برای اولین بار زنان در انتخابات شرکت کردند. قانون پرداخت مرخصی با حقوق و پرداخت مستمری به زنان با ردار در زمان بارداری در سال ۱۹۳۴ تصویب گردید. در سال ۱۹۳۴ همچنین قانون اختیار دادن به نوجوانان و رهائی آنان از سلطه تام الاختیار والدین از تصویب مجلس گذشت. در سال ۱۹۴۶ قانون دفاع از حقوق انسانها تصویب گردید و بر اساس آن اختیارات زن و مرد در امر تربیت فرزند و همچنین در اجتماع مساوی شناخته شد.

سرشماری سال ۱۹۶۳ نشان داد که ۷۰ درصد از جمعیت اروگوئه در شهرهای با جمعیت بیش از صد هزار نفر زندگی میکنند. این موضوع بیان کننده شهرنشینی مردم اروگوئه و رشد شهرسازی و تمدن شهری است. اروگوئه از این نظر در امریکای لاتین کاملاً در موقعیت استثنائی قرار دارد چرا که حتی امروزه ۸۰ درصد از مردم در نقاط شهری زندگی میکنند که از این

تعداد نزدیک به ۴۵ درصد ساکن پایتخت هستند .
 دراروگونه ۴۰ درصد از زنان بین ۲۰ تا ۲۵ ساله ، ۳۰ درصد از زنان بین
 ۳۵ تا ۴۴ ساله ، ۲۴ درصد از زنان بین ۴۵ تا ۵۴ ساله از نظر اقتصادی
 فعال هستند . علیرغم اینکه جامعه اروگونه هنوز آثاری از گذشته دارد ولی
 اینروزها در صد بالای شهرنشینی در میان مردم اروگونه ، انسان را به
 سادگی در تشخیص شرایط زنان فریب میدهد . چرا که هر تازه واردی با دیدن
 زنان شهری دراروگونه بسادگی ممکن است به آنچه که در شهرها می بینند
 کلیت داده و نتیجه گیری کنند که زنان اروگونه همگی از نظر اقتصادی
 فعال و در شرایط خوبی بسر میبرند . حال آنکه چنین نتیجه گیری ، باعث
 نادیده گرفتن شرایط اسفناک زنان فقیر و روستائی میگردد .
 اصل این واقعیت که زنان فقیر و روستائی در اقلیت شدیدی قرار دارند
 باعث تحمیلات و تضییقات مضاعفی بر آنان گردیده است و این مسئله ای
 است که خود زنان روستائی و فقیر نیز به آنان آگاهی کامل دارند .
 این زنان بدلیل استثمای مضاعف ، از آموزشهای فرهنگی و فنی محروم
 بوده و در نتیجه از نظر اجتماعی دچار محرومیت گردیده اند . علیرغم اینکه
 زنان اروگونه در مجموع از بهترین شرایط در میان زنان امریکائی
 لاتین برخوردارند ولی کماکان نباید از نظر دورداشت که آنان ویسا
 لا اقل قشری از آنان قربانیان تعصب و محرومیت های تحمیل شده بر آنانند .

بحران و کودتا

بحرانی که در اواسط دهه ۱۹۵۰ آغاز گردید نخست خود را با تقلیل رشد
 دامداری و صنایع مربوط به آن (مانند تولید گوشت ، تولید پنیر و تولید
 چرم) نشان داد . این قسمت از اقتصاد اروگونه که بیشترین درآمد را به
 خزانه ملی سرآزیر میکند و اقتصاد کشور را با وابستگی شدیدی به آن
 دارد ، در کنترل بلامنازع گروه معدودی از سرمایه داران و زمین داران
 بزرگ بود ! با گذشت زمان ، نیاز به تکنولوژی پیشرفته در این بخش
 از صنایع بشدت محسوس بوده و زمانیکه افکار رفئودالی و عقب افتاده
 ملاکین بزرگ و صاحبان صنایع دامداری مانع از رشد تکنولوژیک این
 بخش از صنایع گردید ، این صنعت از رونق افتاد و روز به روز به وخامت
 اوضاع افزوده شد .

رشد جمعیت و سلطه طبقه حاکم (یعنی ملاکین بزرگ) و مقاومت انسان در مقابل تغییرات لازمه بروزیگ بحران را تضمین نمودند. بورژوازی بومی، خرده بورژوازی و احزاب سیاسی سنتی که خود را با چنین شرایطی روبرو دیدند، نه تنها از راه راه حل عاجز ماندند بلکه تنها راه نجات خود را وابستگی بیشتر به سرمایه خارجی و سهم شدن با بانک داران بزرگ دیدند که البته این راه هرگز آنان را نجات نداد بلکه بیشتر از گذشته آنان را به سرمایه داران خارجی وابسته نمود.

با وقوع این حوادث و شکل گیری جبهه بندیها و روشن شدن ماهیت گروهها و راه حلهایشان، بورژوازی بومی بفکر دیگری افتاد و این بار سعی کرد که از شرایط استفاده نماید. بورژوازی بومی، بانکداران که مستقیماً در خدمت سرمایه گذاران خارجی بودند و ملاکین بزرگ را متحد نموده و خود نیز رهبری این اتحاد را بعهده گرفت.

به این ترتیب اقتصاد لیبرالی بسرعت جای خود را به اقتصاد از نسوع آنچه امروزه مشاهده میکنیم داد. البته سقوط نظام لیبرالیسمی در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سقوط همیشگی اقتصاد لیبرالی اروپا و کشورهای دیگر را تضمین نمود. بناگهان از بطن اقتصاد لیبرالی اروپا و تورم بیشتر از صد درصد در سال ۱۹۶۸ ظهور کرد و اثرات سیاسی آن نیز بصورت حکومت های خشون و ضد ماکراتیک جلوه نمائی نمودند.

قدمهای مشخصی که در راه استقرار فاشیسم در اروپا برداشته شده است را میتوان بسادگی در کوره راه تاریخ اروپا یافته. از این قدمهای مشخص میتوان تحمیل قوانین پلیسی حکومت آچیکواریکورا نام برد. این قوانین که در ۳۹ ماه از ۴۸ ماه ریاست جمهوری وی اجرا گردید شامل تعطیل کردن سندیکا های کارگری، ممنوع کردن تظاهرات، ممنوع کردن اعتصاب بوسیله کارگران دولتی، و ماده کلیه مدارک و مدارائی سندیکا های کارگری بودند.

نقطه عطف استقرار فاشیسم در اروپا را میتوان گشتن سه دانشجو بوسیله گارد ارتش دانست. این سه دانشجو عبارت بودند از: لیبره آری، سوزانا پنتیوس، و هوگودی لس سانتوس.

از آنجائیکه در مقابل هر ضد انقلاب یک انقلاب قد علم کرده و با آن مبارزه میکند، با افزایش رشد فاشیسم و سلطه آن بر اروپا، توده های کارگر در ارگان های انقلابی متشکل گردیده و سازمانهایی مانند کنفدراسیون

ملی کارگران بوجود آوردند. از دیگر عکس العمل های این دوره وسلطه فاشیسم، نزدیکی دانشجویان و کارگران و اقدامات متحده آنان بود. نتیجه این نزدیکی و اتحاد عمل کارگران و دانشجویان، بیش از ۷۰۰۰۰ اعتصاب کاری بود که در سال ۱۹۶۸ صنایع اروگوئه را کلی مختل کرده و دولت را تا آستانه سقوط پیش بردند.

در همین دوره جبهه نجات ملی پایه گذاری گردید. این جبهه اعلام موجودیت خود را با یک سری عملیات چریکی آغاز نمود و با عملیاتی از قبیل مصادره انقلابی بانکهای خارجی، افشا کردن سرسپردگان و وکتران بیگانه، دزدیدن رهبران سیاسی و نظامی کشور، اعدامهای انقلابی و غیره وحشت بی سابقه ای در هیئت حاکمه بوجود آورد. جالب اینجا بود که زنان بسیاری در جبهه نجات ملی عضویت داشته و تا حد رهبری نیز ارتقاء یافته بودند و در این عملیات نقش موثر داشتند.

در سال ۱۹۷۱ انتخابات فرمایشی در جوی مملو از ترور و وحشت صورت گرفت. احزاب مترقی علیرغم مخالفتشان با شرایط حاکم بر حاکمیت در این انتخابات شرکت کردند. یکی از این احزاب، "فرنته آ مپلسو" بود که از ائتلاف احزاب چپ و انقلابی بوجود آمده بود و از حمایت بسیاری از مردم برخوردار بود. مردم به این حزب دل بستگی و امید فراوانی داشتند و امیدوار بودند که این حزب پیروز شده و به شرایط ناپایمان کشور پایان دهد. پس از پایان انتخابات کلیه احزاب از جمله حزب فرنته آ مپلسو، انتخابات را محکوم کرده و آنرا تقلبی دانستند چرا که فرد پیروز در این انتخابات کسی جز "هوزه ماریا یوردابیری" نبود که در سال ۱۹۷۳ از کرسی ریاست جمهوری، کودتای ارتش و سرکوب مردم را تأیید و تصویب نموده بود.

با استقرار دیکتاتوری، پارلمان منحل و احزاب، غیرقانونی گردیدند و حکومت ترور و خفقان بر مردم حکم فرما شد.

زنان اروگوئه همانند دیگر خلقهای اروگوئه اثرات دیکتاتوری را خیلی زود حس کردند. آنان نیز همانند برادران، بیسران، و سوهران دلاور خود به زندان افتاده و در زنجیر چکمه دیکتاتورها شکنجه شده و یا از مملکت اخراج شدند. استقرار فاشیسم در کلیه سطوح و به همه اشکال به زنان اروگوئه ضربات مهلکی وارد آورد. از نظر سیاسی زنان بصورت زندانیان محبوس دیکتاتورها در آمدند و از نظر اقتصادی، بدلیل شکست خوردن برنامه های

اقتصادی دولت نظامی، زنان مجبور شدند لطمات فراوانی از قبیل —
افزایش تورم، بیکاری، تقلیل ارزش پول و گوشه و تنقلیل قدرت خرید
را تحمل نمایند.

نمونه‌ای از آنچه بر زنان اروگوئه تحمیل شد این بود که دولت نظامی پس
از بروی کار آمدن، کلیه مواجب و کمک‌های را که دولت قبلا در اختیار زنان
بچه‌دار قرار میداد ملغی نمود و آنان را در سخت‌ترین شرایط بحال خودرها
ساخت. برای روشن تر شدن قضیه و اینکه پس از کودتای نظامی تاکنون
چه گذشته است چند مورد زیر را فهرست وار عنوان میکنیم:

۱ - میزان بدهی خارجی اروگوئه به نسبت سرانه مقام اول را در جهان
حائز است. اروگوئه سالی ۱/۵ میلیارد دلار در آمد ملی دارد که
۵۰ درصد از این مقدار را باید بعنوان بدهی به بانکهای خارجی
و دولت‌های امپریالیستی پرداخت نماید.

۲ - بدلیل وابسته بودن دولت، قوانین سرمایه‌گذاری خارجی بسیار مساعد
بوده و در نتیجه سرمایه‌های خارجی کلیه ارکان کشوری را در دست
گرفته و پایگاه‌های سرمایه‌داری داخلی یکی پس از دیگری به تصرف
سرمایه‌های خارجی در می‌آید.

۳ - در صد بیکاری هر روز افزایش می‌یابد و بیکاری به اقشار فقیر و
تحصیل کرده نیز راه یافته است.

۴ - هزاران نفر از مردم بدلیل تضيقات سیاسی و اقتصادی مجبور به
مهاجرت شده‌اند چرا که شرایط زندگی در سوئیس امریکای لاتین غیر
قابل تحمل است. در حال حاضر بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم
اروگوئه در خارج از این کشور زندگی میکنند. (جمعیت اروگوئه قبل
از مهاجرت این افراد فقط ۲/۸ میلیون نفر بوده است).

۵ - بیش از ۵۵ درصد از بودجه کشوری به مصرف تسلیحات و افزایش قدرت
نیروهای نظامی و پلیس میرسد.

اینها فقط نمونه‌هایی از شرایط امروز اروگوئه هستند. در اروگوئه، ارتش
کنترل کامل دادگستری را در دست دارد و آزادی سخن و یا آزادی مطبوعات
افسانه‌ای بیش نیستند. سانسور مطبوعات، رادیو، تلویزیون، سینما
با شدت کامل صورت می‌گیرد و نویسندگانی که برخلاف مصالح حاکمین سخن
بگویند به جوخه‌های اعدام سپرده میشوند. دانشگاهها و موسسات آموزش عالی
دیگر بتصرف ارتش درآمد و بوسیله نظامیان اداره میشود.

بفاصله کمی پس از موفقیت در کودتا، نظامیان اروگوئه حملات خود را به سندیکا های کارگری آغاز نمودند. کودتاگران پس از به قدرت رسیدن، کنفدراسیون ملی کارگران را منحل کرده و رهبران آنرا به زندان انداختند. هزاران نفر از اعضای سندیکا های کارگری مختلف دستگیر شده و یا تبعید گردیدند. اتحادیه های دانشجویی نیز شرایطی مشابه داشتند. ارتش به محل اتحادیه های دانشجویی حمله کرده و دارائسی آنها را مصادره نمود.

مبارزه بر علیه فاشیسم تا کنون قربانیان فراوانی گرفته است. "لی بیابال ساجاری" که یکی از رهبران اتحادیه کارگری اروگوئه بود بدلیل مخالفت با نظامیان دستگیر گردید و پس از ۲۴ ساعت شکنجه بیابال در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۴ در پادگان زرهی "مونت ویدئو" به شهادت رسید. "لی بیابال" دختری از یک خانواده فقیر بود که بخاطر پشتکار شدید به مقام آموزگاری رسیده بود.

در نوامبر ۱۹۷۵، سازمان بین المللی کارگران رسماً گزارشهای رسیده از اروگوئه را مبنی بر شکنجه و کشتار کارگران تأیید نمود. این سازمان همچنین دولت اروگوئه را بخاطر منحل کردن "کنفدراسیون ملی کارگران" محکوم کرد و روش دولت را در مورد رهبران سندیکا های کارگری غیر انسانی خواند.

در ۱۱ اکتبر ۱۹۷۴ سندیکای کارگران ساختمانی در اروگوئه بدستور شورای عالی نظامیان منحل گردید. اندکی پس از این واقعه، کنفدراسیون ملی آموزگاران نیز منحل گردید و ساختمانهای متعلق به هر دو سندیکادر اختیار پلیس قرار گرفت که پلیس نیز به نوبه خود این ساختمانها را به شکنجه گاه کارگران و مردم بیگناه تبدیل نمود.

* * * * *

بدنبال کودتای ۱۹۷۳، دانشجویان و استادان دانشگاههای اروگوئه که قصد مخالفت با کودتا را داشتند دستگیر و زندان افکنده شده و میلیتاریزه

کردن دانشگاهها و موسسات آموزشی آغاز گردید. پرسنل ارتشی در پستهای بالای موسسات آموزشی قرار گرفتند و پست وزارت فرهنگ نیز به یک نفر نظامی سپرده شد. رهبری سازمانهای آموزش و پرورش و تمدنی دبستانها و دبیرستانها نیز به افراد نظامی سپرده شد.

در این میان دانشگاه بیشتر از دوره دیگر ضربه خورد. نظامیان اروگوئه (در هماهنگی کامل با ژنرالهای شیلی و آیت الله‌های ایران) بسیاری از دروس دانشگاهی را حذف کردند و درسهائی را نیز که حذف نکردند کاملاً تحت کنترل و مراقبت خود گرفتند.

بسیاری از استادان و آموزگاران لایق از کار برکنار شده و تدریس دانش پژوهشان به عهده افرادی مزدور که هیچگونه سابقه تدریس نداشتند گذاشته شد. تحقیقات علمی بطور کلی از دانشگاههای اروگوئه رخت بر بست و دانشکده‌های مهندسی برق، مکانیک، و راه و ساختمان بکلی تعطیل شد. بیش از ۶۷ درصد از استادان از کار برکنار شدند. سه دانشکده مربوط به مرکبات، دامداری، و جنگلداری بکلی منحل گردیده و ۸۷ درصد از اعضای آن با اجبار استعفا داده و با لاجبار بازنشسته شدند.

کلیه استادان دانشکده اقتصاد و مخصوصاً بخشی از آنها که مسئولیت تجزیه و تحلیل اقتصادی کشور را بعهده داشتند از کار برکنار شده و دانشکده بطور کلی تعطیل گردید. دانشکده علوم اجتماعی و حقوق بطور کلی تعطیل گردید. در سال ۱۹۷۵ بیش از ۴۵ درصد از استادان دانشکده معماری اخراج گردیدند و پستهای استادی این دانشگاه خالی ماند. دانشکده هواشناسی و تحقیقات جوی بطور کامل تعطیل و دانشجویان و استادان اخراج گردیدند.

دانشکده‌های تاریخ، فلسفه، و ادبیات بطور کامل تعطیل و استادان و دانشجویان این دانشکده‌ها اخراج گردیدند. حمله وحشیانه نظامیان به دانشگاهها و مهردادانش و فرهنگ کشور آنچنان ضربه‌ای بسبب پایه‌های فرهنگی اروگوئه وارد آورده که سالها طول خواهد کشید تا جبران شود.

در دوره دبستان و دبیرستان، به دانش‌آموزان تعلیم داده میشود تا در میان دوستان، همبازیهای خود، و خانواده خویش جاسوسی کرده و عواملاً ضد دولتی را به آموزگاران خود معرفی نمایند. برای انشاء دانش‌آموزان دبیرستان و دبستان، اغلب موضوعاتی از قبیل "عقاید پدر و مادر من" و

یا " نظر ما در مورد پلیس " انتخاب میشود تا به این ترتیب مخالفین
دولت شناسائی شوند.

آموزگاران دبستانها و دبیرستانها قبل از شروع به شغل آموزگاری مجبور
به امضاء فرم مخصوص میشوند که طبق آن موظف خواهند بود تا ایدئولوژی
نظامیان حاکم را در افکار کودکان معصوم فروکنند. استادان دانشگاه
قبل از شروع به استادی باید فرم قسم نامه وفاداری به رژیم را امضاء
کنند و در صورتیکه این قسم نامه را امضاء نکنند.....^۵

کتابهای درسی در کنترل نظامیان حاکم میباشد و هر دبستان و دبیرستانی
که بخواهد از کتب دیگری بعنوان منبع تدریس استفاده کند نخست باید
این کتاب را به تائید اداره نگارش که همان سانسورخانه رژیم است
برساند. کتابخانههای خصوصی و عمومی هزار چندگانهی شاهد مراسم کتاب
سوزانی رژیم هستند. مزدوران رژیم مرتب به کتابخانههای مختلف
ریخته و کتابهای مضره! را از کتب فنی تا کتب انسانی شناسی و جامعه
شناسی به شعلههای آتش می سپارند.

ظرف دو سال گذشته بیش از ۵۰۰ هزار جلد کتاب بدست مزدوران دولت به
شعلههای آتش سپرده شده است. فقط در یک اقدام، مزدوران رژیم ۱۸۰۰۰ جلد
کتابهای کتابخانه لیتوانیا را یکجا سوزاندند. کتابهای نویسندگانی
چون پابلونرودا (نویسنده قهرمان شیلی که بدست پینوشه شهید شد) ،
برتول برشت ، اف - گارسیا ، ای - ماگادو ، و کتب ارزنده مارکسیستی
همگی از قفسههای کتابخانهها و کتابفروشیها محو شده و در شعلههای آتش
نا بود شده اند. حتی کتابهای سیگموند فروید نیز از گزند نظامیان در
مان نمانده است.

موسیقی مترقی و مردمی از روگوه نیز جزو لیست مضره رژیم است و فیلمهای
ارزشمند سینمایی نیز در از روگوه غیر قابل نمایش تشخیص داده شده است.
تئاتر مستقل از روگوه نیز از گزند رژیم در مان نمانده است و اخیراً
گروه آل گالپون که برای ۲۷ سال یک تئاتر مستقل و انتقادی را در
روگوه راه داده بود بدستور رژیم و بجرم همکاری با توطئه گستران
بین المللی! تعطیل و اموال آن صادره و بازیکنان آن دستگیر شدند.

* * * * *

دو مطلب زیرشا ییدبتواند گوشه‌ای از آنچه امروز در اروگوئه میگذرد را با زگو کنند :

"بیش از ۷۰۰۰ نفر زندانی سیاسی در اروگوئه که کشور با ۲/۸ میلیون نفر جمعیت است وجود دارد. بیش از ۱۵۰۰ نفر از این افراد از اواسط اکتبر ۱۹۷۵ تا کنون در زندان بسر برده و شب و روز تحت شکنجه قرار دارند. زنان و دختران جوان مبارز مورد تجاوز زندانبانان خود قرار گرفته و مرتباً شکنجه میشوند. این زنان و دختران هفته‌ها لخت مادرزاد در سرمای زیر صفر درجه با دست و پای بسته سرپا نگهداشته میشوند. (آنان به تنهایی و دسته‌جمعی و جلوی چشم والدین شان شکنجه میشوند.....)"

(از مصاحبه با اریسمندی منتشره در روزنامه کاسا ماریس ۱۹۷۶)

" آقای رئیس جمهور

اروگوئه، که زمانی سوئیس امریکای لاتین بود اکنون بصورت دروازه جهنم درآمد است. در سال ۱۹۷۵ ما بیش از ده میلیون دلار کمک نظامی و ۷/۷ میلیون دلار کمک اقتصادی در اختیار رژیم این کشور قرار دادیم. خون زندانبان شکنجه شده‌های کشور دستهای ما را سبز آلوده کرده و ما نیز در این کشتار سهیم هستیم ."

(از نامه رسمی کنگره امریکا به رئیس جمهور

در ۲۲ مارس ۱۹۷۶)

سازمانهای مختلف بین المللی اعم از لیبرال، دموکرات، ویا انقلابی یکی پس از دیگری فجایع نظامیان اروگوئه را محکوم میکنند. "فدراسیون دموکراتیک زنان جهان" طی یک نامه به دبیرکل سازمان ملل کشتارهای وحشیانه رژیم اروگوئه را بشدت محکوم نمود. این فدراسیون که در سطح جهان دارای نمایندگی‌های مختلفی است فاش ساخت که "سیلوانا سالدانا" دختر انقلابی اهل اروگوئه پس از شکنجه فراوان بدست نظامیان اروگوئه به شهادت رسیده است (پرسنالاتینا چاپ برلین - ۲۳ آگست ۱۹۷۶)

سیلوانا سالدانا، ۲۸ ساله و متولد در استان "سانتو" از اعضاء فعال حزب کمونیست اروگوئه بود و در فوریه ۱۹۷۶ بوسیله نیروهای کودتاگر

دستگیر شد. شاه‌دینی که وی را در زندان دیده بودند تعریف کرده اند که
رفتار نظامیان با وی خشن تر از سایرین بوده است چرا که وی از هرگونه
صحبت کردن و فاش کردن رازرقای خود سر باز زده و با شکنجه‌کنندگان خود
هیچگونه همکاری ننموده بود.

در اواسط ژوئن پس از اینکه سرانجام سیلوانا سالدانادر زیر شکنجه‌های
نظامیان جان داد، شکنجه‌گران جسد وی را به محلی که وی قبلاً کار میکرد
بردند ولی صاحب‌کارگاه از قبول کردن جسد وی خودداری نمود. نظامیان
که نمیخواستند رازشهادت سیلوانا فاش شود جسد وی را به محل زادگاهش
برده و در آنجا رها کردند.

در سپتامبر ۱۹۷۵ اتحادیه بین‌المللی حفاظت از اطفال خردسال در شماره
۲۶ نشریه خود حکومت اروگوئه را متهم به دزدیدن اطفال مخالفین رژیم
نمود و در موردنا پدیدشدن "ارمال گارسیا هرناندز" چنین نوشت:
"همه‌میدانند که بعضی از رژیمهای امریکای لاتین به ترور و وحشت جنه‌قانونی
داده‌اند. ولی آنچه بر همگان روشن نیست این واقعیت است که بعضی از
این رژیمها برای اقرارگرفتن از مخالفین خود اقدام به دزدیدن
فرزندان آنان و شکنجه این اطفال در مقابل چشمان پدر و مادرها ایشان
مینمایند. آمارال گارسیا هرناندز طفل دو ساله‌ای از اروگوئه
میباشد که همراه با پدر و مادرش در آرژانتین دستگیر شدند. چند روز بعد
جسد پدر و مادر این طفل در پایتخت اروگوئه پیدا شد ولی از چگونگی سرنوشت
این طفل هیچگونه اطلاعی در دست نیست."

اخراج کردن مخالفین نیز یکی دیگر از روشهایی است که بوسیله دولت
اروگوئه بر علیه مخالفین اعمال میشود. برای نمونه در ۵ نوامبر ۱۹۷۵
"سونیا بیالوس دی توترنیت" یکی از رهبران جنبش دموکراتیک زنان
بجرم مخالفت با رژیم از اروگوئه اخراج گردید.

دزدیدن بستگان مبارزین نیز از عملیاتی است که رژیم اروگوئه بصورت
مستمر انجام میدهد. برای نمونه خانم "باکی" ۸۲ ساله، مادر
"آنتونیو باکی" یکی از رهبران سندیکای کارگری اروگوئه بوسیله
پلیس دزدیده شد. علت این کار این بود که چون پلیس نتوانسته بود
آنتونیو باکی را دستگیر کند، مادر وی را دزدید تا به این ترتیب او را
مجبور به تسلیم نماید. در بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ دهها نفر از مردم
اروگوئه به این ترتیب شکنجه و بقتل رسیدند، دهها مبارزنا پدیدشده و

جسددهها تن دیگر در کنار جاده های خارج از شهر یافت شده است .

بیش از ۱۵۰۰ نفر از مبارزین دست چپی در بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ بوسیله پلیس دستگیر و به شهادت رسیدند . اوضاع کنونی اروگوئه اگرچه غم انگیز و رقت آورست ولی متأسفانه این شرایط در امریکای لاتین منحصر به فرد نیست چرا که تمامی کشورهای امریکای لاتین در زیر چکمه های فاشیسم قرار دارد . دیکتاتوری فاشیستی در امریکای لاتین مسئله های عالمگیر شده است و در این منطقه کمتر کشوری یافت میشود که دیکتاتوری نظامی در آن حاکم نباشد . شیلی ، آرژانتین ، بولیوی ، المالدوادر ، هائیتی ، گواتمالا ، و

و همه این فاشیستها نیز روش مشابهی در مبارزه با آزادگان کشورشان بکار میبرند . برای آنکه با متدوروش شکنجه گران امریکای لاتین آشنا شویم به نمونه هایی از روش شکنجه در امریکای لاتین و بخصوص در اروگوئه اشاره میکنیم : ۶

۱ - روش استیک

در این روش زندانیان مجبور میشوند که روزها بدون غذا و بیسودن استراحت سر پا ایستاده در حالیکه چشمانشان بسته است . این حالت تا زمانی که زندانیان بیهوش شوند ادامه مییابد . زمانی که زندانیان بیهوش میشوند شکنجه گران آنها را بروی زمین کشیده و آب سرد به صورتشان میریزند و آنها را کتک میزنند تا دو مرتبه بروی پا بايستند . معمولاً زندانیان در سرمای زیر صفر درجه نگهداشته میشوند . این روش معمولاً به بی حسی عضلات و اغماز منتهی میشود .

۲ - روش بادی

با استفاده از روش بادی ، شکنجه گران زندانیان خود را با استفاده از روش کاراته ، چوبهای بزرگ ، و شلاقهای ضخیم کتک میزنند . سپس پا دودست محکم و همزمان به گوش زندانیان میکوبند . این روش در شیلی به روش تلفنی و در اروگوئه به روش بادی معروف است . در اثر ضربه به گوش زندانیان ، آنان از حس شنوایی برای مدت موقتی و گاهی برای همیشه محروم میشوند .

۳ - روش برقی

نخست چشم زندانیان بسته میشود . سپس آنها را کاملاً برهنه کرده و به یک میله آهنی طناب پیچ میکنند . پس از آن آب بروی زندانیان

ریخته میشود و شدت جریان برق ۲۰۰ ولت را به آلت های تناسلی، چشم، گوش و بینی آنان وصل میکنند. این روش در اکثر موارد باعث سکته قلبی زندانیان میشود.

۴ - روش زیردریایی

در این روش، دست و پای زندانیان را بسته و آنان را در یک تانکر آب رها میکنند تا بتدریج غرق شوند. زمانی که زندانی در آستانه غرق شدن بوده و آب زیادی به درون شکم او رفته است، شکنجه گران وی را از آب خارج کرده و به کمک پزشک آب را از جسم او خارج نموده و دو مرتبه وی را بدرون تانکر آب رها میکنند.

معمولا آب درون تانکر با استفراغ، خون، وادرار زندانیان آمیخته است. این روش به سکته قلبی منتهی میشود.

۵ - روش زیردریایی خشک

در این روش، سر زندانیان را در یک کیسه پلاستیکی کرده و دورگردن وی را می بندند. زندانی بدلیل نداشتن هوای کافی برای تنفس پس از چند دقیقه دچار گرفتگی نفس و سپس سکته میشود. نتیجه این روش معمولا مرگ است و "نابینا سا بال سا گاری" نیز به همین طریق کشته شد.

۶ - روش اسب

در این روش، زندانیان را کاملاً برهنه کرده و بر یک چوب ضخیم و پهنده سوار میکنند و بنحوی که پای زندانی بزمین نمیرسد. سپس دستها و پایش را بطریق عقابی به بالامی بندد و پس از آن چوب ضخیم را به حرکت در میآوردند. پس از مدت کوتاهی محل تماس بدن زندانی با چوب شروع به خونریزی کرده و زندانی حس میکند که بدن او در حال نصف شدن است.

۷ - روش به دار آویختن

در این روش، شکنجه گران نخست دست و پای زندانیان را بهم بسته و سپس او را از سقف آویزان کرده و روزها بحال خود رها میکنند.

۸ - روش آرا را

در این روش، دست و پای زندانیان بسته میشود و سپس از کمربندها ر آویخته میشوند. این روش باعث عدم گردش خون در بدن، فلج موقت و گاهی دائمی میشود.

۹ - اعدام قلبی

در این روش، زندانیان به پای جوخه اعدام برده شده، چشمانشان بسته میشود، به جوخه آتش فرمان آماده باش برای شلیک داده میشود و درست در لحظه‌ای که زندانی گمان میکند آخرین لحظات زندگی خود را میگذراند، چشمان وی را باز کرده و به سلول بازگردانده میشود.

۱۰ - تجاوز

کلید زندانیان اعم از مردوزن بوسیله شکنجه‌گران شان وسگهای تربیت شده مورد تجاوز قرار میگیرند.

۱۱ - روش کباب

زندانیان بروی اجاق گذارده میشوند تا زمانی که بوی سوختگی بدن آنان به مشام شکنجه‌گران شان رسیده و آنان ترا خرسند نماید! اینها فقط تعداد معدودی از روشهایی است که سرمایه‌داری به کمک آن بر امریکای لاتین (و بر بسیاری دیگر از نقاط جهان) فرمانروائی می کند.

اثرات استقرار فاشیسم در زندگی زنان اروگوئه

زنان اروگوئه با آگاهی به آنچه در اروگوئه میگذرد مصمم هستند تا پای جان بر علیه دشمن اصلی یعنی فاشیسم حاکم و امپریالیسم جهانی مبارزه کنند. زنان اروگوئه مصرانه معتقدند که آزادی زنان از آزادی اجتماع جدا نیست و جزئی از آنست. و در شرایط کنونی استثنای رزن بخاطر شرایط جامعه در درجه دوم اهمیت قرار دارد. چرا که در این لحظات مسئله نجات خلق از چنگال فاشیسم و امپریالیسم در درجه اول قرار دارد. زنان اروگوئه معتقدند فقط در شرایطی میتوانند برای بدست آوردن خواستههای خود مبارزه کنند که استثنای فاشیسم از اروگوئه رخت بر بسته باشد.

مبارزه بر علیه فاشیسم و استثنای رنیا از مندرک و وسیع تر زنان در تشکیلات سیاسی منظم نسیره های انقلابی است. زنان در بخشهایی که فعالیت بیشتری دارند (مانند مددکاری اجتماعی، آموزگاری، دندانپزشکی، و غیره) میتوانند به ایجاد این تشکیلات و بسیج توده ها کمک کنند.

مبارزه برای آزادی زنان در جامعه اروگوئه برای نابودی تعصبات خشک و بی مفهوم، و مخالفت با نیروی ایدئولوژیک بورژوازی فقط در شرایطی

میتوانند صورت گیرد که عدالت اجتماعی در جامعه مستقر گردد.

در شرایط کنونی زنان اروپا و آمریکا به خوبی واقفند که نمیتوانند سخن از آزادی زنان و خواستهای زنان بر زبان آورند چرا که محدود کردن مبارزه برای حقوق زنان در حقیقت کنارگیری از مبارزات وسیع جامعه و خلق بر علیه دشمن اصلی یعنی فاشیسم و استعمار می باشد.

کنارگیری از مبارزه و بیطرف بودن نیز بصورت غیر مستقیم به ضد انقلاب خدمت میکند. بعضی از زنان اروپا و آمریکا به سادگی فریب آزادیهای کسسه طبقه حاکم برای آنان تعیین کرده اند و فرمهای دولت نظرشان را جلب کرده است. نگاهی به بی تفاوتی ها و اظهار رضایت های زنان خرده بورژوازی که از فرمهای دولت بیشتر بهره برده اند بخوبی این فریبکاری دولت و فریب خوردگی زنان خرده بورژوا را نشان میدهد.

در شرایط فعلی سخن از آزادی تمامی خلق است. تاکید بر "آزادی زنان"، زنان مبارز را از ریشه اصلی مشکل که همانا استعمار حاکم بر جامعه است دور کرده و آنان را از مسیر اصلی مبارزه منحرف می نماید. زنان اروپا و آمریکا با درس گیری از تاریخ و بعنوان جزئی از جامعه برای آزادی میهن و خلق و ایجاد حکومت دموکراتیک مبارزه خواهند کرد و در این مسیر حقوق خود بعنوان زندانیان اسارت مضافاً را نیز کسب خواهند کرد.

پاورقی‌ها

- ۱ - نقل قول از بیانیه‌های اتحادیه جهانی دانشجویان سازمان عفو بین المللی، فدراسیون بین المللی دفاع از حقوق بشر، کمیسیون بین المللی حقوقدانان و شورای جهانی پزشکان .
- ۲ - مارتینز مورنو " تاریخ اروگوئه " چاپ مکزیک
- ۳ - زمین داران بزرگ که تعدادشان بسیار کم نیز بود در پی حداکثر بهره‌برداری از زمینهای خود بودند و برای اینکار نه علم و تکنیک نیز به مقابله بر میخواستند و هیچگونه انعطاف پذیری از خود نشان نمیدادند. این افراد که ما نیز در ایران نمونه ایشان را داشتیم و داریم در امریکای لاتین به " لاتیفانددیست‌ها " معروفند .
- ۴ - فدراسیون دموکراتیک بین المللی زنان پس از اعمال تروریستی دولت اروگوئه، از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل خواستگاری اقدامی برای جلوگیری از فجایع اروگوئه نماید. این فدراسیون که نمایندگی ۱۱۲ سازمان زنان در جهان را بعهده دارد موفق شد تا کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را مجبور نماید تا از دولت اروگوئه خواستار آزادی زندانیان سیاسی شود!
- تذکر: از اینکه فدراسیون دموکراتیک بین المللی زنان از اعدام زنان یاردار و یاتجا و زبهدختران خردسال قبل از اعدام در ایران خبرداردیانه اطلاعی در دست نیست ولی بی توجهی محافل بین المللی نسبت به فجایعی که در ایران در شرف وقوع است هیچگونه سستی در ایمان زنانیکه مصمم به تغییر بنیادی رژیم جمهوری اسلامی هستند ایجاد نکرده است . زنان، در صدمه قابل توجهی از اعضاء سازمانهای واقعا انقلابی که در درون ایران به فعالیت مشغولند را تشکیل میدهند و با مقاومت دلیرانه خود به " مومنین " خودخواهی که با زنان با دیده حقارت مینگردند لبخندی از تمسخر میزنند .
- ۵ - قسم نامه یو.آی.ئی در صفحه ۲۴ به این مضمون است :
" من قسم یاد میکنم که بدون قید و شرط و بدون دل سردی به نظام دموکراتیک حاکم بر کشورم را که بر اساس خواستههای مردم مستقر شده است خدمت کنم . من اعلام میکنم که هرگز عضو هیچ سازمان ضد ملی که

بوسیله دولت دموکراتیک کشور منحل شده است نبوده و نخواهد بود. من قسم یاد میکنم که به هیچ سازمان و یا حزبی که در راه سرنگونی نظام دموکراتیک حاکم فعالیت میکنند نخواهم پیوست. من قبلاً قبول میکنم که اگر در بیان مطلب صادق نباشم مستوجب مجازات قانونی بر اساس لایحه ۱۴۲۴۸ مصوبه در آگست ۱۹۷۴ خواهم بود.

تذکر: اگر در متن بالا جای کلمه دموکراتیک را با کلمه اسلامی عوض کرده و در بیان متن نیز " درود بر امام خمینی کبیر" را اضافه کنید، قسم نامه‌هایی که در ایران برای مردم تهیه شده است بدست می‌آید.

۶ - این روشها همگی بر اساس بیانات محکومیت و باشواهد در اروگوئه و بسیاری از کشورهای دیگر در آمریکا لاتین اجرا میشوند.

بخش چهارم

www.KetabFarsi.com

اکوادر :

زنان روستائی و حماسه بی از مقاومت

قبل از اشغال امریکای جنوبی بوسیله اسپانیولی ها، ناحیه های که امروزینام اکوادور شناخته میشود جزئی از امپراطوری "اینکا" بود. پایه اجتماعی جامعه امپراطوری اینکا، "ایلو" یا وابستگی جامعه از طریق ازدواج بین خانواده ها، بود. خانواده در این جامعه واحد اصلی اقتصادی بود که در آن پدر، مادر، و فرزندان مجرد خانواده پسرک واحد تولیدی و مصرفی را تشکیل میدادند. در این شرایط زنان هم در امور تولیدی سهم بودند و هم از بقیه اعضاء خانواده مواظبت و سرپرستی میکردند.

اسپانیولی ها پس از اشغال امریکای جنوبی سعی در حفظ این نظام و استفاده از آن در استعمار بیشتر جامعه نمودند. بعبارت دیگر، پس از سلطه اسپانیولی ها این نحوه زندگی و استعمار مضاف زنان بصورت پایه اساسی جامعه اکوادور درآمد. خانواده کماکان از نظر مالیاتی و باج گیری بصورت یک واحد اقتصادی باقی ماند و هر خانواده مستلزم به پرداخت مقرری به بارگاه امپراطور اسپانیا بود.

رهبران هر "ایلو" مسئولیت جمع آوری مالیات برای امپراطور را بعهده داشتند و موظف بودند که هر خانواده ای مالیات مقرری را بصورت کامل پرداخت نماید. بر اساس چنین سیستمی بود که اسپانیولی ها توانستند به استعمار خود جنبه قانونی بخشیده و از مالیات گزاف و نیروی کار مجانی استفاده نمایند.

در طول قرنهای شانزدهم و هفدهم، کارگران بصورت اجباری در معادن، کارخانجات نساجی، مزارع، و منازل ثروتمندان و ملاکین بکار گرفته شدند. مردان محکوم بودند که برای دوره های شش ماهه بکار اجباری به معادن بروند در حالی که زنان اضافه بر خانه داری به کساردن مزرعه نیز پرداختند و بدین سان نظام استعماری به قیمت شکنجه شدن زنان و مردان در بندتداوم یافت.

در این دوره، جوامع بومی امریکای لاتین بکلی جا بجا و چگونگی این اجتماعات به یکباره دگرگون شد تا مهاجمین اسپانیولی بتوانند در کمال آسایش به استعمار و فحایع خود ادا بدهند. مردان بصورت

خدمتکار و برده در منازل ملاکین بزرگ به بیگاری گرفته شدند حال آنکه زنان علاوه بر کار اجباری مجبور بودند که در مقابل خواستهای جنسی اربابان خود نیز تسلیم فرود آورند. زمین داران بزرگ و پسرانشان، وقاحت را بجای رسانده بودند که در شب عروسی دختران جوان، آنان را نیز از دست شوهرانشان خارج میکردند. ظلم و فجایع زمینداران هر روز افزایش مییافت و مردم نیز بدلیل وابستگی شان به زمین مجبور بودند که در مقابل این فجایع سکوت کنند چرا که مخالفت با اربابان برابر با نابودی کامل آنان بود.

در قرن هفدهم و هیجدهم خانواده کماکان بصورت واحد تولیدی باقی ماند و مقدمات ایجاد نظام مبنی بر "ها سیپانگو" را فراهم آورد. "ها سیپانگو" قطعه زمینی بود که مالک و یا مالکین در اختیار یک خانواده میگذاردند تا در ازاء آن، اعضاء خانواده در آن مزرعه کار کنند. علیرغم آنکه قرار بود که اعضاء خانواده در مقابل کار خود حقوق نیز دریافت کنند، عملاً اینکار هرگز انجام نشد و خانواده های زارعین مجبور بودند تا بدون دستمزد بکار در مزارع، بپردازند و سود کلانی را عاید زمینداران نمایند. هر بار که مالکین به حساب این زارعین رسیدگی میکردند، آنچنان حسابگری مینمودند که زارعین همیشه بدهکار و مالکین همیشه طلبکار میشدند و به این ترتیب زارعین مجبور بودند در مقابل بدهی خود به اربابان بیشتر و سخت تر بکار بپردازند. علیرغم همه اینها کوششها از جانب زارعین تهیدست و نگون بخت، هر بار که مالکین بخواهند حسابهای خود و این زارعین رسیدگی میکردند، زارعین بیشتر و بیشتر بدهکار میشدند! زارعین بر این اساس هر روز بیشتر از گذشته به اربابان وابسته میشدند چرا که در صورت عدم پرداخت بدهی خود، راهی زندان ارباب میشدند و آینده خانوادهاشان نیز در مخاطره قرار میگرفت. بنابراین این تنها یک راه باقی میماند و آن نیز ادا مکارا اجباری برای ارباب تا پایان عمر بود.

بتدریج زارعین و خانواده هایشان علاوه بر کار در مزرعه به کارهای دیگری از قبیل راه سازی و شرکت در پروژه های که مورد نیاز ارباب بودند نیز کشیده شدند و این استعمار در شرایطی صورت میگرفت که این زارعین در بدترین شرایط اقتصادی قرار داشتند علیرغم آنکه بر اساس میزان تولیدیشان میبایستی کاملاً خودکفا بوده و لااقل از نظر اقتصادی

در وضع نسبتا مناسبی باشند.

براین اساس و علیرغم اینکه این زارعین در تولید انواع و اقسام خوراکیها و مواد اولیه مورد نیاز فعالانه شرکت داشتند و میزان تولیدشان نیز بسیار خوب بود، بدلیل استثمار نگر بودن اربابان، زارعین و خانواده‌هایشان مجبور بودند تا برای زنده بودن همیشه و بدون وقفه به کارهای طاقت فرسا بپردازند.

در سال ۱۹۶۴ بر اساس قانون اصلاحات ارضی، زمینهای نامرغوب و غیرقابل استفاده اربابان بین زارعین تقسیم شد و هر خانواده‌ای صاحب یک قطعه زمین کوچک و غیر حاصلخیز گردید. علیرغم اینکه این کشاورزان دیگر مجبور نبودند تا نیروی تولیدی خود را مستقیما در اختیار ارباب بگذارند ولی اولاً زمینی که به آنان داده شده بود نمیتوانست جوا بگسوی نیازهای آنان باشد و دوماً همزمان با استقلال از یوغ ارباب، کشاورزان حق استفاده از آب و دیگر تسهیلات ارباب را نیز از دست دادند. بعبارت دیگر کشاورزان دارای زمین شدند ولی نه وسائلی داشتند تا زمین را به کمک آن شخم بزنند، نه وسائلی شیمیائی داشتند تا به کمک آن زمین را بارور نمایند، و نه آب داشتند تا به زراعت بپردازند. آنچه به کشاورزان رسیده بود قطعه زمینی بود و بس.

در جامعه مروزی اکوادری، کارخانوادگی و فروش نیروی تولیدی و دسته جمعی کماکان بهترین شیوه تولیدی در روستاهای اکوادری است و نقش زنان در این میان نگهداری از حیوانات، و فروش محصولات محدودی است که از زمین کوچک متعلق به خانواده برداشت شده است. در نواحی کوهستانی، زنان نقش عمده‌ای در امور کشاورزی مانند بذر افشانی، شخم زدن، و خرم کردن محصولات دارند. البته این کارها یا کمک اعضاء خانواده، اعضاء فامیل دور، و بعضی از دوستان محل انجام میگیرد. بعبارت دیگر در یک دهکده، اهالی هر محل به نوبت و با کمک یکدیگر به برداشت محصول مزرعه هر خانواده میپردازند و در این کار بسته یکدیگر کمک میکنند. در این میان، زنان دوش دوش مردان در راه سازی و ساختن مدرسه و یا مراکز عمومی دیگر نیز فعالیت کرده و همزمان به پختن غذا برای همکاران مرد خود و مواظبت از فرزندان خود نیز میپردازند.

با وجودیکه نقش زن بعنوان تولیدکننده فعال در این شرایط به رسمیت شناخته شده است ولی نقش او بعنوان تولیدکننده نیروی

مولد آینه هنوز بر رسمیت شناخته نشده است، به عبارت دیگر زنان مجبورند فشار کا رضا عف یعنی مسئولیت خانه دار بودن و همچنین کار در جامعه را بعهده بگیرند ولی برای این فشارهای رضا عف خود هیچگونه رسمیتی کسب ننموده اند. ولی با وجود این، شرایط زنان کارگر در اکوادریه در حال حاضر چه در گذشته بهتر از زنانی بود که فقط به شغل خانه داری پرداخته اند. مثلاً زنان روستائی، مسئولیت کامل فروش محصولات بدست آمده از زمین خانواده خود را بعهده دارند که این خود نقش بسیار عمده ای است. حتی بعضی از زنان که خود مستقیماً این محصولات را بمعرض فروش نمیگذارند، کماکان در تعیین قیمت این محصولات نقش دارند که این فاکتور مهمی در روابط خانوادگی و اجتماعی روستائیان است. از طرف دیگر زنان همچنین نقش خریدار و نیازهای خانوادگی را نیز بعهده دارند و مشتریان بازارهای کار در بیشتر زنان تشکیل میدهند. به این ترتیب ملاحظه میشود که در بازار، فروشنده و خریدار هر دو زن بوده و به عبارت دیگر نقش زن بعنوان یک عامل اقتصادی تثبیت گردیده است.

در نواحی ساحلی اکوادریه، کشاورزی کاپیتالیستی رونق فراوانی دارد. در این نواحی که برخلاف مناطق کوهستانی که کشاورزی بر اساس نیازهای خانوادگی صورت میگیرد، بیشتر کشت و زرع بر پایه تولید سرمایه صورت میگیرد. کشاورزی نواحی ساحلی بیشتر در تولید کافه، قهوه، برنج، و موز متمرکز است. مجتمع های کشاورزی که تولید این محصولات را بعهده دارند کارگران تمام وقت و موقت را استخدام کرده و از نیروی تولیدی آنان بهره مند میشوند. در نواحی ساحلی نیز سرمایه داری بر مبنای نظام تولیدی، کماکان بعضی از روشهای تولیدی دوران قبل از سرمایه داری ظاهراً حکم فرماست.

با گذشت زمان زمینهای کوچکی که بر اساس قانون اصلاحات ارضی، به کشاورزان رسیده بود پس از مرگشان بین فرزندان تقسیم میشود. در نتیجه مالکیت فرزندان که بصورت ارث به آنان منتقل شده است تقلیل مییابد. مثلاً یک کشاورز دارای ۵ فرزند را در نظر بگیرید که بر اساس قانون اصلاحات ارضی دارای ۱۰ هکتار زمین شده بود. پس از مرگ وی به هر کدام از فرزندان فقط ۲ هکتار زمین میرسد. بنابراین میزان محصول هر فرزند و در نتیجه درآمد وی نیز تقلیل مییابد. این پروسه تا جایی ادامه مییابد و یک قطعه زمین آنقدر تقسیم میشود که دیگر قادر به تامین

مالی یک خانواده نخواهد بود. در نتیجه چند خانواده صاحب زمین، سهم خود را به یک زمیندار بزرگ ترفروخته و به نقطه دیگری مهاجرت میکنند و اینک اعضاء خانواده شروع به کار روزمزد در مزارع ثروتمندان مینمایند که در این صورت زنان با زهم بخاطر زن بودن حقوق کمتری دریافت میکنند. البته میزان استخدام در مزارع ثروتمندان، معمولاً محدود بوده و کشاورزانی که قطعه زمین کوچکی دارند معمولاً مجبور به فروش آن و مهاجرت به شهر میشوند و به این ترتیب ناگهان جمعیت شهرنشین افزایش مییابد.

معمولاً در این شرایط دو نوع مهاجرت وجود دارد: دائمی و موقتی. مهاجرت موقت شامل مردانی میشود که خانواده خود را در ده باقی گذاشته و بدنبال کار و درآمد به شهرها، معادن، ویا مزارع بزرگ ساحلی میروند. این نوع مهاجرین که به آنها کارگران فصلی نیز گفته میشود پس از مدتی کار به نزد خانواده خود بازگشته و منتظر فصل مشخصی برای شروع دوباره کار میشوند. در این فرصت، این کشاورزان سعی میکنند تا با کشت در قطعه زمین کوچک خود اندکی به درآمد خانواده بیفزایند. زمانی که مجدداً این کشاورزان برای کار به شهر ویا معدن میروند خانواده‌ها ایشان مسئولیت ادا ماه کشاورزی را در قطعه زمین خانوادگی بعهده میگیرند.

مهاجرت دائمی شامل خانواده‌هایی میشود که مجبور هستند تا با دلیل نیاز فراوان، فقر، و عدم توانایی در کشت زمین خود ویا بدلیل عدم کفاف محصولات حاصله از آن زمین، آنرا رها کرده و برای همیشه از آن ناحیه مهاجرت نمایند. مقصدنهایی مهاجرت دائم، معمولاً شهرها و مناطق صنعتی و پیشرفته است. کشاورزان مهاجر به امید پیدا کردن کار در کارخانه‌ها ویا پندولی از آنجا شیکه در صدرش این مهاجرین با در صدرش صنعتی نقاط شهرها متناسب نیست، در نتیجه این کارگران یا به کارهای نیمه وقت مشغول میشوند ویا در شرایط بسیار اسفناکی در آلونک‌ها و چادرهای موقت در خارج از محدوده شهرها به زندگی میپردازند.

در این شرایط، پیدا کردن کار برای زنان راحت تر از مردان است. چرا که بدلیل شرایط ویژه اکوادرو بطور کلی امریکای لاتین زنان براحتی میتوانند به کارهایی از قبیل لباسشویی، خدمتکاری، ویا

دست‌فروشی بپردازند. معمولاً در این قشر از مردم اکوادرو بطور کلی مردم امریکای لاتین زنان تنها حقوق بگیران دائمی در هر خانواده هستند.

یکی از مسائلی که امروزه در امریکای لاتین و بخصوص در اکوادور به چشم می‌خورد مهاجرت دختران جوان به شهرها و پیدا کردن کسب‌وکار در آن نقاط است. این اقدام دختران جوان خانواده‌ها باعث می‌شود تا زمین خانوادگی بتواند با قیمتهای معقول خانوادگی را تامین نماید. در بعضی موارد دیده شده است که دختران جوانی که به شهرها مهاجرت کرده‌اند تا سرحد امکان مقداری از درآمد خود را نیز برای تامین بهتری خانواده خود ارسال داشته‌اند.

خانواده‌ها، همان‌طور که توضیح داده شد، در مناطق روستایی بعنوان یک واحد اقتصادی عمل می‌کنند و حتی بدون حضور مردان و با شرکت زنان و فرزندان خانواده نیز قادر به ادامه بقا می‌باشند. علیرغم سلطه سرمایه‌داری بر جوامعی نظیر اکوادور، خانواده‌ها که نقش خود را بعنوان یک واحد اقتصادی و تولیدی از دست نداده‌اند. از این نظر تفاوت‌هایی در زندگی بین خانواده‌ها در اکوادور و خانواده‌ها در جوامع پیشرفته صنعتی وجود دارد. زنان در این میان نقش بسیار مهمی داشته و بعنوان یکی از ارکان خانواده محسوب می‌شوند و استثناً روحیه‌ای بر آنان را بطه‌بسیار نزدیکی با استثماری در خانواده و در کل طبقه‌ای که این زنان به آن متعلقند دارد. بنا بر این بررسی استثماری زنان فقط در چارچوب شخص آنان قابل بررسی می‌باشد. البته فقط زمانی سخن از استثماری زنان بعنوان یک پدیده مستقل مطرح شد که ایدئولوژیهای غربی سعی کردند زنان را در مبارزه طبقاتی از مردان جدا کرده و آنان را با معروض‌نمایش بگذارند.

خانواده‌های روستایی یک پدیده منزوی در جامعه نبوده و بوسیله رشته‌های دوستی و محبت به یکدیگر مرتبط شده‌اند. این رشته‌های دوستی و اظهار مودت عامل مهمی است که باعث اتحاد کثرت‌گرایان در قرنهای متمادی گردیده است.



در این شرایط اجتماعی که زنان این چنین فعالیت و کارآئی از خود نشان داده اند بسادگی میتوان دلیل کوششهای سازمانهای مختلف را در مبارزه با زنان از طرق مختلف و از جمله استرلیزه کردن آنها دریافت. سازمانهای مختلف بین المللی از جمله اعفاء "سپاه صلح"، کشیشهای کلیسای "مورمون" و "پروتستان" بهمراهی و همکاری وزارتخانههای بهداشتی و آموزش و پرورش سعی در باصلاح کنترل جمعیت در مناطق فقیرنشین دارند. البته این ظاهرا مراد است و اهداف سیاسی وسیعی در پوشش کنترل جمعیت مخفی است. این سازمانها با همصدائی دولت اکوادورا دعا میکنند که جمعیت اکوادور نسبت به مساحت این کشور و درآمد ملی آن بسیار زیاد است. برای رد این ادعا به بررسی اجمالی شرایط جغرافیائی - اقتصادی اکوادور میپردازیم.

اکوادور کشوری با مساحت ۲۸۰،۰۰۰ کیلومتر مربع و با جمعیت ۶،۵۰۰،۰۰۰ نفر میباشد. بعبارت دیگر جمعیت اکوادور برابر با ۱۲/۵ درصد جمعیت فرانسه و مساحت آن برابر با ۵ درصد مساحت فرانسه است. از طرف دیگر اکوادور کشور بسیار ثروتمندی بوده و دارای منابع طبیعی فراوانی از قبیل نفت، طلا، و غیره میباشد. از نظر کشاورزی ۶۳/۵ درصد از مساحت اکوادور حاصلخیز و ۴۶ درصد از آن کوهستانی است که علیرغم کوهستانی بودن کماکان قابل کشت و زرع محدود میباشد.

علیرغم اینکه ادعای "ناجیان بشریت" مادره از کلیسای مورمون و دیگر گروههای دست آموز و اشتگتن "مبنی بر ۳/۴ درصد جمعیت صحیح استأولی مشکل اساسی در جای دیگر و بدلائیل دیگر است. علت اساسی فقر و بدبختی مردم اکوادور در افزایش انحصارات کشاورزی است. در ۱۹۶۸ در حدود ۷۸/۵ درصد از کل تعداد مزارع کشاورزی در ۳۶ درصد از کل مساحت زمینهای قابل کشت اکوادور واقع شده بود در حالیکه ۷۵ درصد از مزارع این کشور فقط ۱۱ درصد از کل مساحت زمینهای قابل کشت را در بر میگرفت. کنترل جمعیت و استفاده از روشهای مختلف استرلیزه کردن زنان و مردان فقیر و تحت ستم فقط راه چاره‌ای است موقت که برای فراز راه حل بوسیله امپریالیستها بکار گرفته شده و بهیچوجه مشکل اساسی را حل نمیکند چراکه مشکل در این تراکم انحصارات است و نه توده‌های مردم. باید تاکید کنیم که ما به هیچ وجه با کنترل زاد و ولد مخالف نیستیم. آنچه که ما با آن مخالفیم نحوه استفاده از "روش کنترل جمعیت"

در خدمت به طبقات حاکم و امپریالیسم جهانی است. چرا که علم و تکنولوژی همانند شکل های دیگر دانش میتواند در خدمت زحمتکشان و پسا در خدمت به بورژوازی قرار گیرند. نمونه بسیار روشن این مطلب، استفاده از کنترل جمعیت بوسیله طبقات حاکم در اکوادور است. امپریالیستها و عوامل بومی شان با استفاده از این برنامه ها سعی در آرام کردن تضادهای اجتماعی (از طریق تقلیل جمعیت مخصوصاً در میان زحمتکشان) و کنترل نیروهای انسانی تحت استثمار دارند.

هدف از امپریالیستها، جلوگیری از رشد جمعیت در مناطق فقیر روستائی، بدون ضربه زدن به منافع مالکین بزرگ و انحصار آنان بر زمین و نیروی انسانی لازم آن میباشد. با کنترل جمعیت در این مناطق، خانواده های روستائی که دارای فرزندان کمتری هستند خواهند توانست با استفاده از قطعه زمین کوچک میراثی خود به آرامی معاش پرداخته و در نتیجه همه اعضا خانواده مجبور به فروش نیروی انسانی خود نخواهند بود. در نتیجه فقط مردان به کار خواهند پرداخت و فشار اقتصادی بروی آنان خواهد بود و بدین ترتیب از ایجاد بحران انقلابی جلوگیری خواهد شد. این روش کنترل جمعیت از هجوم بردن کشاورزان به شهرها و تقویت طبقه پرولتاریا جلوگیری کرده و همزمان با آن باعث استحکام نظام استثمارری نیز میشود.

بدلیل وابستگی کشاورزان به قطعه زمین کوچک خود، آنان به سختی در مبارزات طبقاتی بسیج شده و سعی در حفظ زمین کوچک و زندگی محدود خود خواهند نمود. این کشاورزان در عین حال به سپاه ذخیره صنعتی بورژوازی نیز تبدیل خواهند شد، چرا که در صورت لزوم با اعمال اندک فشار، کشاورزان از دهه به شهر آمده و برای مدتی (مهاجرین موقت) به کار در کارخانه میپردازند. مهاجرین موقت نیروی کارگری خود را به مراتب ارزانتر از کارگران دائمی که همه زندگیشان از راه کارگری تامین میشود خواهند فروخت چرا که مهاجرین موقت دارای قطعه زمینی هستند که تنها اندازه ای نیازهای آنان را برآورده کرده و آنان فقط برای رفاه بیشتر و یا رفع نیازهای موقت به کارگری پرداخته اند. این مهاجرین در زمانی که سرمایه داران بوجودشان نیاز ندارند و به دست میگردند نیز قادر به ادامه حیات هستند چرا که قطعه زمین شان هنوز منبع درآمد و تا میسرین مالی شان خواهد بود. بنا بر این پیدایش یک قشر نیمه پرولتاریا که

به هیچ وجه در زیر فشارهای مشابه طبقه پرولتاریا نیستند برای سرمایه داران به مراتب مفیدتر و مطمئن ترست تا پیدایش آلونک نشین های تهیدستی که هر لحظه به خشم و نفرتشان از نظام افزوده میشود و وابستگی فراوانی به کار در کارخانه دارند. قشر نیمه پرولتاریا با برخورداری از فاه بیشتر، بخش بودن در مناطق مختلف روستائی، و عدم ایجاد بحران انقلابی، خطری برای رژیم و نظام حاکم محسوب نمیشود.

بنا بر این "کنترل جمعیت" بدلیل اینکه فقط وسیله ای در تحکیم استعمار است از سوی زنان مبارز اکوادور رد میشود نه بدلیل مخالفت زنان با علم و تکنولوژی. از طرف دیگر سازمانهای که در مورد آنان سخن رفت هرگز اقدام به برگزاری سمینارهای آموزشی برای زنانی که قرار است از این برنامه های کنترل جمعیت استغاده کنند ننموده اند. خواست این سازمانها آگاهی زنان در مورد روش مختلف کنترل جمعیت و اقدام آگاهانه زنان نیست چرا که این سازمانها برای خواسته زنان بیگناه اکوادرا همیتی قائل نبوده و فقط مقصودشان شکل دادن به نیازهای امپریالیستهاست. اگر این سازمانها واقعا میخواستند به زنان اکوادرا خدمت کنند (که از ماهیتشان بدور است) با استفاده از دانش و آموزش، به آنان فرصت میدادند تا خود برای آینده شان تصمیم بگیرند. اما اگر فکر کنیم که این سازمانها میتوانند به زنان اکوادرا آگاهی دهند پس در این صورت فراموش کرده ایم که این سازمانها فقط ما موران اجرائی امپریالیسم جهانی هستند و روش کنترل جمعیت را نیز فقط برای زنان طبقات تحت ستم تجویز میکنند.

زنان ثروتمند هرچقدر که بخواهند میتوانند تولید نسل کنند. آمار زنانی که برای سقط جنین و یا استفاده از روشهای کنترل جمعیت به مراکز بهداشت خانوادها مراجعه میکنند نشان دهنده این واقعیت تلخ است که ۷۲/۸ درصد از این زنان متعلق به اقشار تحت ستم و کاملاً فقیر هستند در حالیکه ۲۲/۹ درصد متعلق به طبقه متوسط و ۴/۳ درصد از مراجعین، به طبقات نسبتاً مرفه تعلق دارند.^۶

در مناطق آلونک نشین "گوایاکویل" یک واحد از نیروهای ارتش بکمک واحدهای (آی.دی) سازمان بین المللی کمک و توسعه، در اعمال طرح کنترل جمعیت نمود.

در سال ۱۹۶۹ برنامه مبارزه با مالاریا در نقاط ساحلی اکوادرا فقط